



Jetzt fahre ich zum See. Sein Wasser ist blau wie der Himmel.  
Die Gummistiefel von Fischer Pit auch. Seine Eimer sind voller  
Fische. Ich helfe Pit beim Tragen. Dafür schenkt er mir  
seine Mütze. Sie passt prima!

حالا به کنار دریاچه می‌روم. آب دریاچه مثل آسمان آبی است. چکمه‌های پلاستیکی پیت  
ماهیگیر هم همینطور. سطل‌های او پر از ماهی هستند. من در حمل آنها به پیت کمک  
می‌کنم. به جای آن کلاهش را به من هدیه می‌دهد.  
کلاه کاملاً اندازه سرم است عالی‌ه!



Auf einmal watscheln ein paar Enten vorbei. Sie haben orange Füße. Zurück  
in unserem Garten ernte ich eine Karotte für mein Kaninchen. Es hat immer  
Hunger. Aber Kürbisse frisst es nicht. Mama kocht mir daraus Suppe.

ناگهان چند تایی اردک تلو تلو خوران از آنجا می‌گذرند. آنها پا‌های نارنجی رنگ  
دارند. هنگام برگشت به باغچه‌مان، یک هویج برای خرگوشم می‌چینم. او همیشه  
گرسنه است. اما کدو تنبل نمی‌خورد. مامان برای من با کدو سوپ درست می‌کند.



blau  
آبی



das Wasser  
آب



die Gummistiefel (pl.)  
چکمه‌های پلاستیکی



die Wollmütze  
کلاه کاموایی



die Karotte  
هویج



die Entenfüße (pl.)  
پاهای اردک



der Kürbis  
کدو تنبل



orange  
نارنجی